

مراتب هستی در فلسفه بوعلی

یحیی بوذری نژاد*
دانشجوی دکتری فلسفه

چکیده:

هستی ممکن به ده مقوله تقسیم می گردد. اعراض قائم به جوهر است و جوهر نیز به پنج نوع تقسیم می شود که عبارت اند از هیولا، صورت، جسم، نفس و عقل. مراتب هستی در فلسفه اسلامی بالاخص در فلسفه بوعلی براساس این جواهر شکل می گیرد. براساس میزان عاری بودن جواهر از ماده و عوارض مادی مراتب هستی به ترتیب عقل، نفس و عالم جسمانی که متشکل از هیولا و صورت است، خواهد بود. این مراتب دایره هستی را به وجود می آورد که آغاز و پایانش عقل است. در فلسفه اخوان الصفا و رساله النیروزیه بوعلی براساس علم جفر این مراتب با عدد نشان داده شده است.

کلید واژه:

۱. جوهر
۲. دایره هستی
۳. صادر اول
۴. مراتب هستی
۵. مقوله

موجود یا ممکن بالذات است یا واجب بالذات، اگر موجود ممکن بالذات به واجب بالذات ختم نگردد مشکل دور و تسلسل به وجود می آید. دور چون باعث تقدم شیء به خود می گردد محال است و تسلسل نیز چون باعث می شود ممکن به حد وجوب نرسد محال می باشد.

اما موجود ممکن یا جوهر است یا عرض، به عبارتی کلیه ممکنات در مقولات ارسطویی قرار می گیرند. و مقولات ارسطویی همان طور که گفتیم به ده مقوله تقسیم می گردد. یکی از این مقولات جوهر می باشد و ۹ مقوله دیگر اعراض هستند. مقوله عرض قائم به جوهر است. همان طور که در تعریف عرض آمده است عرض چیزی است که اگر در خارج یافت گردد به موضوع نیاز دارد. حال با توجه به دانستن عرض برای طبقه بندی وجود بهتر است که مقوله جوهر را مورد تأمل قرار دهیم. جوهر به ۵ دسته منقسم می گردد. جوهری که محل واقع می گردد این جوهر هیولی است و جوهری که محل واقع نمی گردد یا به گونه ای است که حال در چیزی است که صورت است. حال جوهر یا مرکب است از ماده و صورت که جسم خوانده می شود یا بسیط است. جوهری که بسیط است یا در ذات و فعل از ماده مستقل است که عقل نامیده می شود و یا در فعل نیاز به ماده دارد که نفس است. بر اساس تقسیم جوهر مسأله مراتب و درجات جوهر مطرح می گردد. کدامیک از جوهر بر دیگری تقدم دارد؟ مسأله این است که ملاکی که در این تقدم لحاظ می گردد چگونه ملاکی است. یا بر اساس شرف است یا بر اساس زمان. در هر صورت این تقدم و تأخر مطابق هر یک از انواع قدم و **لحوق** باشد سلسله ای شکل می گیرد. اما آنچه مهم است به هر میزان که جوهر مبرا از ماده باشد سیطره و برتری آن جوهر بر جوهر دیگر افزون است. بر این اساس نسبت به تجرد از ماده سلسله ای از جوهر به وجود می آید. اما اگر اندکی دقیق شویم تمام این جوهر ممکن اند از یک منبع فیض منشعب گردیده اند و آن جز ذات باری نیست. با این وجود دائره ای از هستی نمایان می گردد که آغازش خداوند و پایانش نیز اوست.

این مسأله مبتنی بر قواعد و اصول عقلانی خاصی است که جا دارد به نحو مختصر به آن پرداخته

شود.

از جمله این قواعد قاعده العالی لا یفعل شیئاً لاجل السافل است. این قاعده در چگونگی فیض خداوند و هدف از خلق هستی اهمیت دارد. برخی از اندیشمندان جهان اسلام فاعلیت خداوند را فاعل بالقصد دانسته‌اند که صانع جهان را برای هدفی و منظوری ساخته است. در برابر اینان حکما گفته‌اند که ((العالی لا یفعل شیئاً لاجل السافل)). مضمون این قاعده فلسفی این است که هیچ گاه موجود برتر به خاطر موجود پایین‌تر کاری را انجام نمی‌دهد. بلکه همواره غرض هر فاعل از فعلی که انجام می‌دهد یا ذات خویشتن یا امری برتر از ذات خویش است. به طوری که اگر آتش هیزم را می‌سوزاند به خاطر این نیست که ماده‌ای که از مواد جهان سوخته شود، و اگر آب جامه‌ای را تر می‌کند به دلیل این نیست که آب برای تر کردن جامه درست شده باشد. تر کردن و سوزاندن آب و آتش فعل ذاتی آنهاست. آب به واسطه تر نمودن و آتش به واسطه سوزاندن است که ماهیت خود را قوام می‌دهند. اگر آب نسوزاند آب نخواهد بود! نفس ناطقه انسان نیز در تدبیر بدن هدف بالاتر که یا رسیدن به کمال مطلوب خویش است و یا خود تدبیر بدن را انجام می‌دهد نه اینکه عناصر تشکیل دهنده در کمال اعتدال باقی بمانند.

الواحد لا یصدر عنه الا الواحد دیگر قاعده مهم است که مستمسک حکما در نظریه فیض است. از نتایج این قاعده معطی الشئ لا یکون فاقداً است. بخشنده چیزی را می‌بخشد که خود آن را داراست. چگونه چیزی که چیزی را ندارد آن را بدهد؟ زیرا اعطای شیء از روی فقدان آن هرگز امکان‌پذیر نیست. اگر با فطرت سالم به این قاعده توجه کنیم درستی آن اثبات می‌شود.

مطابق این قاعده چنین استدلال می‌شود که صادر اول باید واحد باشد به دلیل آنکه خداوند وجهی از ترکیب ندارد و تنها یک وجود از او صادر می‌گردد. اما این صادر اول تمایزی با مبدأ هستی دارد و آن دوگانه بودن هستی اوست. مثلاً صادر اول از ماهیت وجود شکل یافته، و وجهی به باری نظر دارد و با وجهی دیگر به خود با نگاه به باری نفس صادر می‌شود. و با نگاه به خود افلاک صدور می‌گردد.

مراتب هستی در نظر بوعلی

در مباحث مراتب هستی، بوعلی فلسفه‌اش را مبتنی بر شناخت وجود نموده است و علم نیز در نزد وی علم به وجود است، درست بر خلاف سهروردی که به علم به عنوان نور نظر دارد. وجود مطلق مبدأ هستی همه موجودات عالم است بدون اینکه بتوان آن را جنس مشترک بین همه موجودات دانست. واقعیت هر شیئی در وجود آن است، یعنی اصالت برای وجود است نه ماهیت. تمام فضایل مانند نیکی و زیبایی اشیا از جنبه وجودی آنها سرچشمه می‌گیرد، در حالی که ماهیات فقط حد وجودی اشیا و خود از اعدام هستند و به تبع وجود موجود هستند. ((فالواجب الوجود له الجمال و ابتهاج المحض و هو مبدأ جمال کل شیء و هو ان یكون علی ما یجب له فکیف جمال ما یكون علی ما یجب فی الوجود الواجب و کل جمال و سلامه و خیر و مدرک فهی محبوب معشوق و مبدأ ذلک ادراکه اما الحس واما الخیالی و اما الظنی اما العقلی))^۱

بوعلی مباحث وجود را مبتنی بر دو اصل نهاده است، یکی امتیاز بین ماهیت و وجود و دیگر تقسیم وجود به جهات سه‌گانه یعنی همان تقسیم بندی که وجود را به واجب، ممکن و ممتنع به کار می‌برند، در مورد باری تعالی است که ماهیت او **انیت** او می‌باشد و واجب الوجود من جمیع الجهات است. او خیر محض، کمال محض و مبدأ و سرچشمه همه موجودات است. شیخ الرئیس ممکن الوجود را به نوبه خود به دو دسته تقسیم نموده است. موجوداتی که فقیرند دو دسته هستند: آن ممکناتی که واجب‌اند به این معنی که نمی‌توانند نباشند و آنها در ذات خود ممکن‌اند ولی به واسطه علت اولی در زمره واجبات قرار گرفته‌اند که اینان موجودات مجرد و معقول می‌باشند که در ذات و فعل خود مجرد از ماده هستند. دوم ممکناتی که فقط جنبه امکان دارند و آنان مرکبات عالم تحت القمرند که همواره در کون و فسادند.

جوهر در نظر ابن سینا به طور کلی آن ممکن الوجودی است که در مرتبه وجود عینی و خارجی قائم به خود و مستقل است و به موضوع و محل دیگری نیاز ندارد. در حالی که عرض در عالم عینی قائم

^۱ - کتاب شفاء - الهیات تهران ۱۳۵۵ ص ۵۹۸

به الهیات شفاء تصحیح حسن زاده آملی، انتشارات تبلیغات اسلامی قم، سال ۷۸ رجوع شود.

به خود نیست و محتاج به موضوع و محلی غیر از خود است. شیخ قائل به ده مقوله است و این مقولات نه تنها جنبه منطقی و ذهنی دارد بلکه خود موجود در مرحله اول منقسم به جوهر و عرض می گردد، بنابراین چه در بوعلی و چه در نزد ارسطویان مقولات کارکرد هستی شناختی دارند.

بوعلی در کتابهایی که راجع به طبیعیات^۲ است سلسله مراتب وجود را رعایت کرده است و بر اساس آنهاست که نظام فلسفی خود را نضج داده است. در برخی جاها بوعلی خداوند و مبدأ هستی را به نور و خورشید تعبیر کرده است که نوعی از تفکر باطنی و اشراقی را در وی نشان می دهد.

در اینجا سوالی که به ذهن می آید این است که چرا هستی واجب و ممکن داریم، و چرا هستی هست؟ به نظر می رسد پاسخی که با تقسیم بندی بوعلی و سایر فلاسفه از موجود شده است، باید گفت که ذرات موجود اقتضا می کند که هم واجب و هم ممکن باشد. پس موجود به ذات خود مشکک و دارای مراتب است.

بوعلی بر مبنای چند اصل مراتب هستی را تبیین می نماید:

- ۱- امتیاز بین وجوب و امکان یا واجب الوجود و ممکن الوجود
- ۲- اصل و قاعده مشهور الواحد که مورد توجه همه متفکران است.
- ۳- اعتقاد به فاعل بالعنایه بودن خداوند، اینکه تعقل و علم باری تعالی به این عالم علت هستی این عالم است.

اولین صادر را بوعلی عقل اول می داند، عقل اول که واحد است از واحد صادر گردیده است. ولی علت وجوب او خداوند می باشد. پس در عین اینکه ممکن بالذات است واجب بالغیر می باشد، یعنی وجود او فی نفسه لِنفسه بغیره است. لکن چون در ذات خود ممکن است مصدر کثرت نیز می باشد چرا که دوگانگی در او وجود دارد. عقل اول با تعقل ذات باری عقل دوم را افاضه می کند و با تعقل ذات خود نفس اول و فلک اول، این عقل دارای سه علم است: (۱) علم به ذات واجب (۲) علم به ذات خود به عنوان واجب بالغیر (۳) علم به ذات خود به عنوان ممکن بالذات. نکته اینجاست که از همین علوم است که

^۲ - جهت مطالعه بیشتر به طبیعیات بوعلی در کتاب نجات رجوع شود.

موجودات دیگر پدید می آید. بنابراین آگاهی، مبدأ هستی و بودن است. مورد اول علت عقل دوم، مورد دوم نفس اول و عقل سوم، فلک اول را به وجود می آورد و به این ترتیب سلسله عقول و نفوس تکوین می یابد و در نهایت به عقل دهم می رسد یعنی سلسله عقول به عقیده بوعلی محدود به ده عقل می شود که عقل دهم یا عقل فعال عالم جسمانی را تدبیر می نماید.

عقل اول	۹- فلک الافلاک
عقل دوم	۸- فلک البروج
عقل سوم	۷- مشتری
عقل چهارم	۶- زحل
عقل پنجم	۵- مریخ
عقل ششم	۴- شمس
عقل هفتم	۳- زهره
عقل هشتم	۲- عطارد
عقل نهم	۱- قمر

همان طور که ملاحظه می شود، هر فلک با تعقل عقل مربوطه به دست آمده است. پیدایش عالم را باید نسبت به قوه و قدرت موجوداتی که در جریان تکوین آن سهیم اند نیز در نظر گرفت، عقل اول که بالاترین این موجودات است فقط یک قدرت دارد و آن قدرت علیمه است که به امر حق تعالی دریافت کرده است. نفس که بعد از عقل قرار گرفته است **نه تنها دارای قدرت شوقیه نیز** دارد که مستقیماً از امر خداوند به آن رسیده است. از نفس طبیعت کلیه و عنصر کل به نوبه خود به وجود می آیند.

طبیعت کلیه نیرویی است که عنصر کل را به سوی کمال تا حدی که برای آن میسر است می کشاند لکن طبیعت که از آن جنبه نفس کلی که از خداوند ناشی شده است به شرایط و لوازم خود آگاه نیست، عنصر نیز که **فعل هست** را می پذیرد از آن **جنبه** از نفس که از عقل سرچشمه گرفته به وجود آمده است.

طبیعت و عنصر کل مکمل یکدیگرند و نمی‌توانند بدون همدیگر وجود داشته باشند، گرچه هر دو از نفس پدید آمده‌اند و در مقابل آن منفعل است، به طریقی به وجود آمده است که یکی می‌تواند بر روی دیگری اثر گذارد و فعل و انفعال بین آن دو انجام پذیرد. علت وجود طبیعت این است که عنصر را به حرکت درآورد و علت وجود عنصر پذیرش حرکت بالفعل طبیعت است. عنصر که بعد از طبیعت در سلسله مراتب وجود قرار دارد و چهار مرتبه حق تعالی، عقل، نفس و طبیعت ماوراء آن قرار گرفته‌اند دارای چهار اثر مشخص و معین است.

جهان تحت القمر که همان عالم کون و فساد است نه تنها از عالم معقول صورت می‌پذیرد بلکه هستی آن نیز از عالم فلکی سرچشمه می‌گیرد. پس از اینکه عالم کون و فساد هستی پذیرفت تحت نفوذ طبیعت به حرکت درآمد و این حرارت باعث جدا گشتن عناصر این عالم شد و از این جدا شدن عنصری به نام آتش پدید آمد. آنچه از جسم عالم تحت القمر باقی مانده بود به سوی مرکز و دور از افلاک سقوط کرد و چون قادر به حرکت نبود سردی در آن ایجاد شد. و این سردی به نوبه خود باعث کدورت و خشکی شد و از خشکی و سردی عنصر دیگری به نام زمین پدید آمد و آنچه از جسم عالم تحت القمر باقی مانده بود اکنون بین آتش و زمین محصور شده بود. و آن سمت که نزدیک آتش بود گرم شد، لکن چون حرارت زیاد نبود اعضای آن از هم جدا شد، پس عنصر جدیدی به نام هوا که گرمتر بود به وجود آمد. قسمت دیگر تحت القمر که نزدیک زمین بود سرد شد و عنصری به نام آب پدید آمد. با ایجاد عالم تحت القمر جریان تکثر و انجماد عنصر جهانی به ادنی مرتبه خود رسید و سلسله مراتب جهانی به نازلترین مرتبه خود فرود آمد. از این به بعد دیگر حرکت دوری از مبدأ نیست بلکه بازگشت به سوی مبدأ است. دیگر فیض وجود نیست که مرتبه‌ای به مراتب هستی بیفزاید بلکه عشق است که همه موجودات را به سرچشمه هستی باز می‌گرداند. بنابراین شروع هستی با علم و فیض بود و بازگشت هستی با عشق است، آیا می‌توان عشق را چیزی غیر عقلانی نامید؟ عشق عین عقل است به خاطر اینکه جهان عقلانی است.

سپس عناصر جهان چنان با یکدیگر ترکیب یافتند (یعنی با این ترکیب از کثرت به سوی وحدت حرکت می‌کنند که آن تکثیر مجدداً با ترکیب به سمت وحدت پیش می‌رود، هر چه وحدت کثرات باشد زیبایی بهتر نمودار می‌شود) که امتزاج آنان استعداد قبول پایین‌ترین مرتبه نفس را داشته باشد. با نزول این قوای نفسانی بر امتزاج معتدل عناصر جمادات به وجود آمد که ادنی مرتبه عالم طبیعت است. در خود جمادات هم درجه پاکی و صفا متفاوت است چنانکه در جواهر و فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نیروی نفسانی از گل و سنگهای عادی بس قوی‌تر است. با مرجان قلمرو جمادی پایان می‌یابد و عالم نباتی آغاز می‌شود. ترکیب کاملتر و معتدلتر استعداد بشری را برای قبول قوای نفسانی به وجود می‌آورد و نفس جدیدی که در واقع نیروی دیگری از نفس کلی است بر این ترکیب نازل شد. علت فرق بین جمادات و نباتات همین نفس نباتی است که در قلمرو گیاهی تجلی کرده است، نه عناصر طبیعی که بین قلمرو مشترک است. در عالم نباتات نیز سلسله مراتب منطقی وجود دارد و هر نبات طبق کمالاتی که دارد، در مرتبه خاصی قرار گرفته است، و بالاترین نوع نبات درخت نخل است که برخی از خصائص آن شبیه حیوانات است.

با ترکیب کاملتر عناصر بار دیگر قوه دیگری که همان نفس حیوانی باشد از نفس کلی بر عالم عنصری نازل گردید و این نفس است که در تمام موجودات قلمرو حیوانی از پست‌ترین آن که حلزون است تا بالاترین آن یعنی میمون، که شباهتی هم به انسان دارد، حکمفرماست و باعث امتیاز موجودات است.

سلسله مراتب وجود با کمال بیشتر به انسان و اجنه و شیاطین اقالیم اول و دوم و ششم می‌رسد و سپس به انسانهای تکامل یافته اقالیم سوم و چهارم و پنجم می‌رسد، در هر یک از این مراتب نفس جدیدی وارد صحنه نمایش جهانی می‌شود و حتی ماوراء مرتبه انسان عادی نیز مراتبی قرار گرفته است، من جمله روح قدسی که توسط آن با عقل فعال اتصال حاصل می‌شود و مرتبه اولیا و انبیا که خود مراحل بسیار دارد

بالاترین مرتبه سلسله مراتب وجودی وجود صرف است که همان مبدأ عالم است و بنابراین قوس نزول از او آغاز شده و قوس صعودی به او باز می‌گردد و آغاز و انجام هر چیزی است.

در افکار و آرای بوعلی و دیگر مشائین جهان اسلام شباهت بسیار زیادی با آراء فلوطین و نوافلاطونیان در بحث مراتب هستی مشاهده می‌گردد. فلوطین نیز مراتب وجود را به این صورت بیان می‌کند که اگر کسی بپرسد که چرا وجود مرتبه دارد باید گفت ذات وجود این است که دارای مراتب باشد. همین که وجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌کنند خود بیانگر تشکیکی بودن وجود است یعنی نشانگر مرتبه مرتبه بودن وجود، دکتر نصر در کتاب طبیعت نزد متفکران اسلامی^۳ بیان نموده است که بوعلی دو رساله رمزی که متأثر از اسماعیلیان است و بر اساس علم **جفر** به نام نیروزیه مراتب تکوین جهان را به حروف عربی و اعداد در آورده است که در اینجا ذکر آن خالی از فایده نیست.

الف - ۱ - الباری

ب - ۲ - العقل

ج - ۳ - النفس

د - ۴ - الطبیعه

ه - ۵ - الباری (بالاضافه) خالق بالنسبه به مأوی

و - ۶ - العقل بالاضافه - عقل نسبت به ماسوای خودش

ز - ۷ - النفس بالاضافه - نفس با نظر به موجودات ماسوی

ح - ۸ - الطبیعه - با نظر به آنچه مادون است

ط - ۹ - الهیولی - جهان مادی که نسبتی با موجودات مادی ندارد

ی - ۱۰ = ۲ × ۵ - طرح جهان در علم خداوند

ک - ۲۰ = ۴ × ۵ - طرح جهان که به عالم مخلوقات منتقل شده است

ل - ۳۰ = ۶ × ۵ - امر حق تعالی

^۳ - رجوع شود به کتاب طبیعت نزد متفکران اسلامی

م - $40 = 8 \times 5$ الخلق - جهان مخلوقات

ن - $5 = م + ی$ نسبت دوگانه وجود

س - $60 = م + ک$ نسبت دوگانه به خلق و تکوین

ع - $70 = ل + م$ الترتیب - سلسله مراتب جهانی

ص = $90 = ل + م + ک$ - نسبت سه گانه به امر و خلق و تکوین

ق = $100 = ی + م + ی + س$ - اشتمال الجملة فی الابداع

$200 = ق + م$ = بازگشت همه چیز به مبدأ که اصل و غایت همه موجودات است.

اگر به آراء فلوطین نموده باشیم اندیشه‌های بوعلی با وی شباهت بسیار دارد. مراتب هستی برای فلوطین عبارت است از واحد، عقل، نفس، طبیعت و هیولی و بوعلی نیز از اینها سخن می‌گوید. فیثاغوریان در برابر هر یک از اینها عددی را اختصاص داده‌اند که به ترتیب ۱ تا ۵ است.

ملاصدرا و هستی

اما ملاصدرا در عین اینکه متأثر از تفکرات اندیشمندان پیش از خود است در مشهد ثالث کتاب شواهد الربوبیه در مباحث مربوط به معاد به طرح مباحثی در مراتب هستی و چگونگی نزول و صعود هستی می‌پردازد که اندیشه حرکت جوهری در اندیشه مراتب هستی نهفته است. این نکته‌ای است که نباید از آن غافل شد. کل حرکت نزولی و صعودی هستی که در امر ارتباط با معاد است در این مشهد به نشر آمده است ((ان وجود الاشياء و صدورها من التدبیر الاول علی ضربین الابداع و هو صدور الوجود عن الواجب الحق بلا مشارکه جهه القابلیه و التکوین و هو ما يتوقف علی صلاح القابل ... موجد المحدثات کلها هو الباری و کل من جحد هذا فهو عنهم مهجور مظل فی جوده

بل الكل اما بقضائه او بقدره))^۴.

^۴ - الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تصحیح سید جلال آشتیانی، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۰،

ملاصدرا در شواهد به طور صریح اشاره کرده است که وجود در قوس نزول نخست عقل سپس نفس و طبیعت و ماده است.

این همان رأی فلوطین است در قوس صعود به طور معکوس به مبدأ و نقطه مقصود بازگشت می‌کند و گویا دایره وجود در قوس نزول و صعود بر خود دور می‌زند و در قوس نزول نخست جسم مصور به صورت جسمانیه بعد به صورت نبات و بعد به صورت حیوان دارنده نفس و حیات و بعد از آن به صورت انسان دارای عقل و شعور جلوه می‌کند. البته همان طور که ذکر شده است که نفس مراتب دارد، عقل نیز در مسیر بازگشت خویش مراتب دارد و به تدریج به سمت عقل فعال حرکت می‌کند. کسانی که به عقل فعال می‌رسند از جمله اولیا و جانشینان خداوند هستند.

سلسله وجود از عقل آغاز می‌گردد و بالاخره به عاقل منتهی می‌گردد ما بین عقل که سرسلسله مبدعات و عاقل است، مراتب و منازل متعددی است و علت شرف و کمال قرب به حق متعال است هر موجودی که در مرتبه وجود به او نزدیکتر است شرف و کمال در او بیشتر است ((علت الشرف و الکمال هی الدنو من الحق المتعال نفی الابتداء کل ما تقدم کان اوفر اختصاصاً و فی الانتفاء کل ما تأخر عن الهیولی فهو اقرب الی ان یجد من الشرور...)).

ختم هستی هیولی است و هیولی از راه عناصر شروع به حرکت به سمت باری تعالی یا به عبارتی آگاهی و آزادی می‌کند. همان طور که در بین عناصر مراتب وجود دارد و از ترکیب آنها جهان نباتی بدست می‌آید نباتات نیز مراتب دارند، و عالی‌ترین مرتبه آنجاست که به حیوان نزدیک است. ((لما کان مزاج النبات اقرب الی الاعتدال من مزاج المعادل فتخطی خطوه الی جانب القدس و قد جرت منه الله تعالی من قرب اله مبراء، قریه درعا)).

در مورد عالم حیوانی می‌گوید: ((اذا امتزاج العناصر امتزاجاً اتم من النبات قبلت من الواهب کمالاً

اشرف و هی النفس الحیوانیه و حد النفس علی ما یعم الأرضیات))

پس از عالم حیوانی که مراتب مخصوص به خود را دارد هستی پا به مرحله انسان می‌گذارد و در انسان هستی به خود می‌رسد و به شناخت در می‌آید. ((ان العناصر اذ اصف و امتزجت امتزاجاً قریباً من الاعتدال جداً و سلکت طریقاً الی الکمال اکثرها سلکه النباتی و الحيوانی جد و قطعت مس القديس العروجی اکثر مما قطعه سایر النفوس و الصور، اختصت من الواهب بالنفس الناطقه المستخدمه لسایر القوى النباتیه و الحيوانیه))

در انسان نیز نفوس مراتب گوناگون دارد. از جمله نفس مصدر و غیره و حتی عقل نیز که در انسان حاصل شده است. کل حرکت طبیعی برای رسیدن به عقل است، مراتبی نیز هست از جمله عقل هیولایی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد در این حالت است که ارتباط کامل با عقل فعال برقرار شده است و آگاهی و اختیار محض حاصل شده است. هدف حرکت هستی نیز این است و آن نیز دارای مراتب است.

((اولا تری ان الارض و ان تمكنت فی الهوی و الاستتقال و اشتدت قولها بمبالغ الانزال فانها بتأثیر الشمس فیها و اشراقها علیها تستطلب اللطافه و بصیر ماده للاقوات و طینت لاستحالات و لو كانت بکثافتها ممتنعه العود الی اللطافه او لقشریتها مستحیله الصیوره ماده تلك الصوره لما كانت فی جوهرها بالحقیقه قوه منفعد و لا حصل النقل فیها من القشور الی الجبوب المزروعه و ماده للنبات من الاقوات الی **نطف** الحيوانات منشأ للانباء و النبات و هكذا الی ان یتهی الی اللباب المحض و العقل الصرّف))^۵

کره زمین در پست‌ترین و نازل‌ترین مراتب وجود و ثقلت جوهر قرار گرفته و نیروهای نهفته در وی به علت کثرت بعد و ازدیاد نزول و انحطاط از درجات عالی وجود، بدین خصلت و خصوصیت شدت و قوت یافته به سبب تأثیر نور و فروغ آفتاب و اشراق و تابشهای پی در پی او جلب لطافت نموده و ماده قوت و غذاهای گوناگون انسانها و حیوانات و اصل و طینت انقلابات و استحالات و مرکز تحولات حیات **آفرین** شده است.

^۵ - الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تصحیح سید جلال آشتیانی، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۰،

((خلق الموت من الحياه و الحياه من الموت اشاره به آمدن هیولی از زندگی، زندگی از عقل است و از هیولی به سمت زندگی رفتن)).

اگر کره زمین به علت کثافت جوهر شایسته انقلاب و عودت به صفت لطافت نبوده به علت قشریت و ضخامت حجاب جسمانیت لایق این نبود که در نتیجه تحول، خاص در وی پدید آید و او را مستعد قبول صورتهای گوناگون و پرورش مغزها و دانه‌های متنوع در لابه‌لای پوششها بنماید، هرگز در جوهر وی قوه انفعال و دگرگونی و خاصیت پذیرش تحولات نمی‌بود هیچگاه دانه‌ها به ثمر نمی‌رسید و پوست به مغز دانه مبدل نمی‌گردید. دانه‌هایی که هم سایه کشت و ذرع و در ماده و طبیعت پیدایش نباتات و درختان و گیاهان ثمربخشند به وجود نمی‌آمد. دانه‌هایی که نخست قوت و غذای انسان و حیوان بوده و سپس با خوردن و به هضم رسانیدن آنها به صورت نطفه درآمده و نطفه منعقد از آن دانه‌ها منشأ تولید فرزندان از جنس ذکور و اناث گردید، و آن فرزند مولود از آن نطفه بالاخره به مقام الای انسانی که می‌تواند مراحل عالیت وجود را طی کند و در ذات حضرت حق فانی گردد و او گردد.

اخوان الصفا و مراتب هستی

اخوان الصفا در هستی شناسی معتقدند که جان حقیقتی است واحد که طبقات و قسمتهای مختلف آن در نتیجه تشابه و انطباقی که بین آنها وجود دارد به هم پیوسته است. اخوان الصفا معتقدند که ((چنانکه یک شهر یا یک حیوان یا یک انسان واحد است عالم نیز واحد است و آنها کلها عالم واحد، کمدینه واحده، او کحیوان واحد، او کانسان واحد)).^۶

((ان العالم كله بافلاکه العالیه و سماواته السافله و سافیه من الانوار الروحانیه و لانس المتحرکه و القوی السافله فی ارتحال الجسمانیه و لاجسام الطبیعیه و جمیع الموجودات و سائر المخلوقات، مما هبوته السموات و الارض من اعلی علیین الی اسفل السافلین، کله جسم واحد، منتهی لقبول الفیض الكل من باریه سبحانه، ان کلمه الله تعالی متصله به تمده بالافاضه و الجود لقسم و بیقی فی الوجود)).

^۶ - رساله الجامعه، جلد اول ص ۳۸۶، به نقل از طبیعت نزد فلاسفه اسلامی دکتر نصر، چاپ خوارزمی تهران.

به عقیده اخوان الصفا عالم محسوس مراتب و تجلیات عالم اعلی است و با پی بردن به روابط اشیاء طبیعی روابط عالم معقول را به دست می آوریم.

صاحبان رسائل اخوان الصفا خلقت عالم یا پیدایش کثرت از وحدت را به جاری شدن اعداد از عدد واحد تشبیه کرده اند، پس از تقسیم بندی موجودات به جزئی و کلی، موجودات کلی را به نوبه خود به نه مرتبه وجودی تقسیم کرده اند. و از آنجا که ۹ آخرین عدد سلسله اعشاری است می توان به زبان تشبیه عدد ۹ را پایان سلسله اعداد دانست، زیرا بقیه اعداد از تکرار ۹ عدد اول به دست می آیند، مراتب عالم از خالق باری تعالی شروع شده و به موجودات ارضی که آخرین مرتبه آن انسان است پایان می یابد.

- ۱- خالق که واحد بسیط و ابدی و ازلی است
- ۲- عقل که یا فطری است یا مکتسب
- ۳- نفس که عبارت است از نفس نباتی، حیوانی و انسانی
- ۴- هیولی که چهار قسم است: ماده صناعت، ماده طبیعت، ماده کل و ماده اولیه
- ۵- طبیعت که چند نوع است: طبیعت فلک، چهار طبع که به عناصر تحت القمر مشهورند
- ۶- جسم که دارای شش جهت است: چپ، راست، جلو، عقب، بالا و پایین.
- ۷- فلک که حامل هفت سیاره است
- ۸- عناصر که دارای هشت طبع است که در واقع همان چهار طبعند که با یکدیگر ترکیب

شده اند:

زمین - سرد و خشک

آب - سرد و تر

هوا - گرم و تر

آتش - گرم و خشک